

# انتخابات ریاست جمهوری آمریکا: ظهور پوپولیسم و چشم انداز آن

مهدی شاپوری\*

## اشاره:

مسائل مطرح شده در سخنان، بیانیه‌ها و برنامه‌های نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا به عنوان برآیندی از وضعیت کلی این کشور، هم در حوزه سیاست داخلی و هم در حوزه سیاست خارجی، می‌تواند نشانه‌ای از ظهور تحولاتی جدی در مناسبات داخلی و خارجی ایالات متحده باشد. به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی نسبت به حکومت و تشکیلات مستقر و همچنین ناامیدی و ترس از آینده، باعث روی آوردن بخش مهمی از جامعه آمریکا به شعارهای پوپولیستی و آرمانگرایانه ترامپ و سنדרز شده است. در واقع ظرفیت شکل‌گیری چنین حرکت پوپولیستی به‌طور بالقوه وجود داشته و این موقعیت‌شناسی و هوشمندی کمپین‌های ترامپ و سنדרز بوده که چنین پتانسیل نهفته‌ای را آزاد نموده است. در این نوشتار، ضمن بررسی این فرضیه، چشم‌اندازی در مورد نتایج و پیامدهای این وضعیت، با تأکید بر اثرات احتمالی آن بر وضعیت آمریکا هم در داخل و هم در خارج، ارائه می‌شود.

## مقدمه

رقابت‌های درون‌حزبی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا که از یک سال پیش شروع شده، رو به پایان است. نتیجه رقابت‌ها در اردوگاه حزب جمهوری خواه، ظهور شگفت‌انگیز و پیروزی قاطع دونالد ترامپ بوده است؛ شخصی که در مسیر رقابت و پیروزی، نه تنها بنیادهای فکری جمهوری خواهان، بلکه برخی از ارزش‌های بنیادین آمریکایی را نیز به چالش کشیده و البته همچنان بر همین مسیر برای پیروزی بر نامزد نهایی حزب دموکرات تأکید دارد. در کمپ دموکرات‌ها نیز هر چند هیلاری کلینتون توانسته پیروزی خود را قطعی کند، اما پدیده سنדרز کمتر از پدیده ترامپ شگفت‌انگیز و خبرساز نبوده است. برنی سنדרز، سناتور کمتر شناخته‌شده و رومنت، توانسته با راه‌اندازی کمپینی تاریخی، بیش از

۱۰ میلیون هوادار جذب کند و اگر آراء ممتاز (سوپر دلیگیت‌های<sup>۱</sup>) بسیار زیاد حزب دموکرات نبود و این آراء به سمت هیلاری کلینتون سرازیر نمی‌شد، به نظر می‌رسد کار کلینتون بسیار سخت می‌شد و شانس سنדרز در کسب نامزدی حزب دموکرات بسیار بالا می‌رفت. به هر حال هم دونالد ترامپ و هم برنی سنדרز دو جریان بزرگ در تقابل با جریان اصلی حاکم بر سیاست و جامعه آمریکا ایجاد کردند و برخلاف نظر برخی که این اتفاق را گذرا و در چارچوب سنت و مسائل انتخاباتی در آمریکا می‌بینند، به نظر می‌رسد تحولاتی جدی در درون آمریکا و به ویژه در مناسبات مربوط به جامعه این کشور به وقوع پیوسته یا در حال وقوع است که نمود بیرونی آن، همین پدیده‌ها و اتفاقات شگفت‌انگیز می‌تواند باشد. به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی به روایت جریان اصلی<sup>۲</sup> از مسائل آمریکا و ناامیدی و احساس ترس از آینده، دو دلیل اصلی برای وقوع چنین حرکت‌های پوپولیستی و شگفت‌انگیزی باشد. در این نوشتار، ضمن تبیین این فرضیه، در مورد تأثیرات و پیامدهای احتمالی این وضعیت بر مسائل داخلی و خارجی آمریکا بحث خواهد شد.

1. super delegates
2. main stream

به استثنای نیروی نظامی و پلیس، اعتماد به دیگر نهادهای ۱۴ گانه فوق، زیر ۴۱ درصد است. در واقع طبق این نظرسنجی، مردم آمریکا به نهادهای سیاسی، اقتصادی، مذهبی و عمومی این کشور اعتماد پایینی دارند. فقط ۹ درصد گفته‌اند که به کنگره اعتماد دارند. نهاد ریاست جمهوری نیز تنها مورد اعتماد ۳۶ درصد بوده است. در مجموع نسبت به سال ۲۰۰۶، میانگین اعتماد جامعه آمریکا به نهادهای این کشور کاهش چشم گیری داشته است.

بحران اعتماد مردم آمریکا نسبت به حکومت، ریشه دار است و سیری تاریخی را سپری نموده و هم اکنون این اعتماد به نقطه بسیار پایینی نزول کرده است. نظرسنجی زیر که «مرکز تحقیقاتی پیو» آن را در نوامبر ۲۰۱۵ منتشر نموده است، روند کاهش اعتماد به حکومت در آمریکا از ۱۹۵۸ تا ۲۰۱۵ را نشان می دهد. همان گونه که نمودار نشان می دهد از سال ۱۹۷۰ به بعد، میانگین اعتماد آمریکایی ها به حکومت، حدود ۳۰ درصد یا زیر این میزان بوده است. (بنگرید به نمودار الف)

همچنین بر اساس این نظرسنجی، اکثریت آمریکایی ها احساس می کنند بیش از آنکه برنده سیاست باشند، اغلب خود را بازنده این عرصه می دانند. در مجموع ۶۴ درصد خود را بازنده و ۲۵ درصد خود را برنده سیاست دانسته‌اند. البته گروه ها و احزاب مختلف دیدگاه نسبتاً متفاوتی در این مورد داشته‌اند و همان گونه که ملاحظه می شود جمهوری خواهان محافظه کار بیشتر احساس می کنند بازنده سیاست هستند. همین گروه، پایگاه عمده دونالد ترامپ را تشکیل داده‌اند. (بنگرید به نمودار ب)

در همین راستا و بر اساس نظرسنجی پیو، میزان اعتماد آمریکایی ها به دو حزب اصلی این کشور، یعنی حزب جمهوری خواه و حزب دموکرات، نیز در طول دو دهه گذشته در حال افول بوده و تقریباً به نصف تنزل یافته است. (بنگرید به نمودار ج)

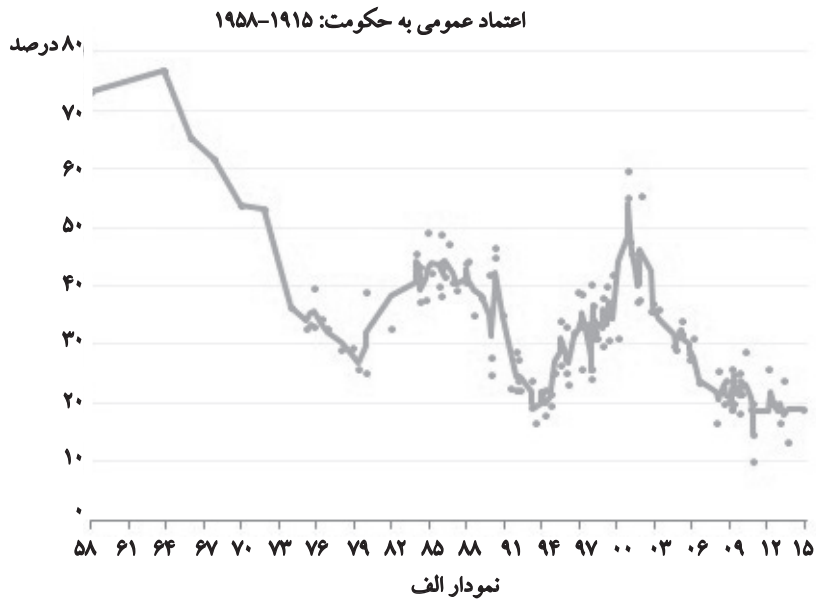
## بی اعتباری جریان اصلی و بی اعتمادی نسبت به حکومت

برای بخش بزرگی از جامعه آمریکا، دیگر شعارها و برنامه های جریان اصلی حاکم بر این کشور جذابیتی ندارند. نمونه بارز این موضوع، کاهش شدید اعتماد آمریکایی ها به نهادهای این کشور است. طبق نظرسنجی اخیر «گالوپ»، میانگین اعتماد مردم آمریکا به ۱۴ نهاد مهم این کشور شامل نیروی نظامی، پلیس، کلیسا، سیستم پزشکی، ریاست جمهوری، دیوان عالی آمریکا، مدارس عمومی، بانک ها، اتحادیه کارگری، سیستم عدالت کیفری، اخبار تلویزیون، روزنامه ها، مشاغل بزرگ و کنگره، در سال ۲۰۱۵ معادل ۳۲ درصد و در سال ۲۰۱۴ برابر با ۳۱ درصد بوده است. گالوپ در تحلیل این نظرسنجی می نویسد: «آمریکایی ها آشکارا اعتمادی به نهادهایی که بر زندگی روزانه شان تأثیر می گذارد، ندارند: [از جمله] پاسخگویی مدارس به آموزش فرزندان این ملت؛ عبادتگاه هایی که انتظار می رود به لحاظ معنوی مردم را ارشاد کنند؛ بانک هایی که وظیفه حفاظت از درآمدهای آمریکایی ها را دارند؛ کنگره آمریکا که با هدف نمایندگی این ملت انتخاب شده است و رسانه های خبری که ادعا می شود وجودشان برای آگاهی دادن به آنها (مردم آمریکا) است».

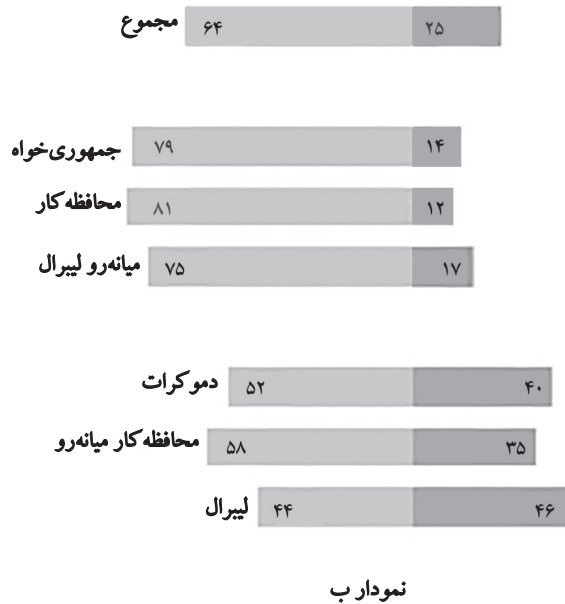
## اعتماد آمریکایی ها به ۱۴ نهاد این کشور در طول یک دهه

| نهاد/ تاریخ       | ژوئن ۲۰۰۶ | ژوئن ۲۰۱۶ | تفاوت از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶ |
|-------------------|-----------|-----------|-----------------------|
| نظامی             | ۷۳        | ۷۳        | ۰                     |
| پلیس              | ۵۸        | ۵۶        | -۲                    |
| کلیسا             | ۵۲        | ۴۱        | -۱۱                   |
| سیستم پزشکی       | ۳۸        | ۳۹        | +۱                    |
| ریاست جمهوری      | ۳۳        | ۳۶        | +۳                    |
| دیوان عالی آمریکا | ۴۰        | ۳۶        | -۴                    |
| مدارس عمومی       | ۳۷        | ۳۰        | -۷                    |
| بانک ها           | ۴۹        | ۲۷        | -۲۲                   |
| اتحادیه کارگری    | ۲۴        | ۲۳        | -۱                    |
| سیستم قضایی جنایی | ۲۵        | ۲۳        | -۲                    |
| اخبار تلویزیون    | ۳۱        | ۲۱        | -۱۰                   |
| روزنامه ها        | ۳۰        | ۲۰        | -۱۰                   |
| مشاغل بزرگ        | ۱۸        | ۱۸        | ۰                     |
| کنگره             | ۱۹        | ۹         | -۱۰                   |

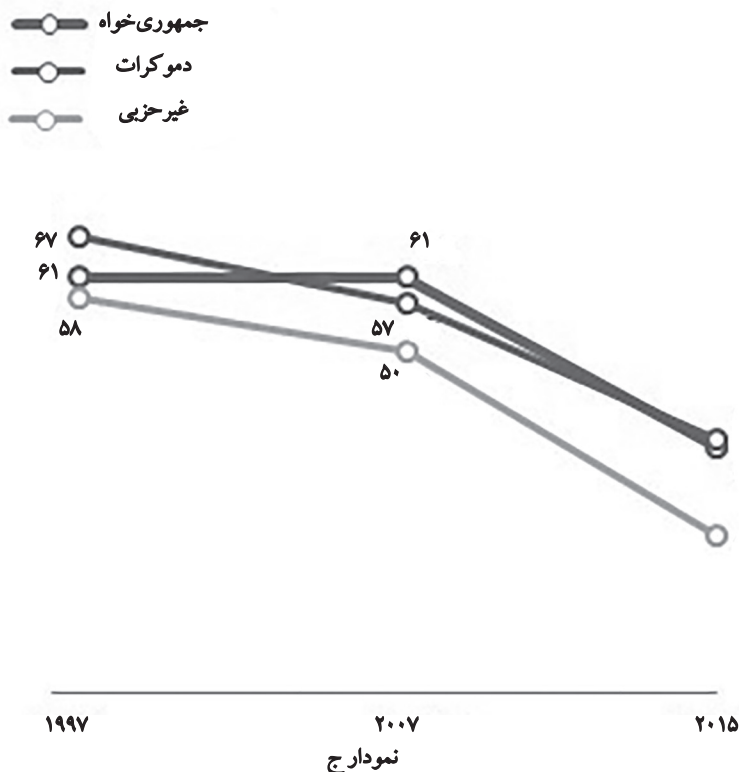




احساس آمریکایی‌ها در مورد برونده یا بازنده بودن در سیاست



اعتماد آمریکایی ها به دو حزب بزرگ این کشور



نسخه سیاسی که نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برای چالش های پیش رو می پیچند و حمایت سیاسی که از آنها صورت می گیرد وجود ندارد. ترامپ نمونه بارز شخصی است که بدون برخورداری از برنامه ای مدون و جامع توانسته اقبال عمومی را کسب کند. سیاست ها و برنامه هایی که سنדרز ارائه می دهد هم نمی تواند به نتیجه برسد. ترامپ نمونه فردی است که فاقد برنامه سیاسی است و برنامه سیاسی سنדרز نیز ضعیف است».

در واقع این محصول بی اعتمادی به نهادها و حکومت است. به تعبیر یکی از اساتید نظریه سیاسی در دانشگاه هاروارد، «مردم

این می تواند نشان بدهد که چرا اقبال عمومی به دونالد ترامپ و برنی سندرز، به عنوان دو فردی که خارج از چارچوب های شناخته شده دو حزب شعار می دهند، شگفت انگیز بوده است و در مقابل، حمایت از کسانی که در چارچوب های رسمی شناخته شده دو حزب جلو رفتند، چندان قابل توجه نبوده است.

نتیجه بی اعتمادی به حکومت و نهادها، که بازتاب بی اعتمادی به جریان مسلط بر امور آمریکا؛ به چارچوب های رسمی و مرزهای شناخته شده؛ و به سیاست و سیاست مداری است، ظهور پوپولیسمی است که هم اکنون در رقابت های ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا شاهد آن هستیم. یکی از کارشناسان اندیشکده بروکینگز در گزارشی می نویسد: «کمپین انتخاباتی ۲۰۱۶ بازنده های زیادی خواهد داشت، اما بزرگترین بازنده آن را می توان سیاست و سیاست مداری دانست. پیش از این سیاست از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود. طرح ها و برنامه هایی که پیش از این نامزدها ارائه می دادند، واجد ساختار مستحکم بود اما در زمان حاضر به نظر می رسد که ارتباطی میان

1. Yascha Mounk

جامعه در مورد آینده خود دچار ناامیدی و ابهام هستند، ممکن است راه‌هایی از ناامیدی و احساس تهدید یا ترس ناشی از این ابهام را در پناه بردن به دامان کسانی که شعارهای بزرگ و آرمان‌گرایانه سر می‌دهند، جستجو کنند. به نظر می‌رسد بخشی از پوپولیسم بروز یافته در جریان رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا نیز ناشی از همین مسئله باشد. بخشی از جامعه آمریکا که خود را آمریکایی‌هایی اصیل می‌دانند (سفیدپوستان آنگلو ساکسون پروتستان) و از زمان استقلال آمریکا تا کنون روایت آنها بر جامعه و سیاست آمریکا غالب بوده، از ترس به حاشیه رفتن و تحت سلطه قرار گرفتن مهاجران، سیاهان و زنان، به دونالد ترامپ و شعارهای افراطی وی مبنی بر مقابله با مهاجران پناه برده‌اند.

بخشی از جامعه آمریکا و به ویژه طبقه کارگر این کشور که تجارت آزاد را در راستای منافع خود نمی‌بینند و ترس از آن دارند که توافقات تجارت آزاد، از جمله دو پیمان «مشارکت ترانس-پاسیفیک» و «مشارکت تجاری و سرمایه‌گذاری فرآتلانتیک»، باعث بدتر شدن وضعیت آنها شود نیز به شعارهای ترامپ مبنی بر اعمال محدودیت در حوزه تجارت آزاد به خصوص وضع تعرفه‌های سنگین بر واردات، روی خوش نشان داده‌اند. همچنین بخشی از جامعه آمریکا که نسبت به مسلمانان دیدگاه مساعدی ندارند، تحت تأثیر تبلیغات اسلام‌هراسانه، از آنچه «اسلام افراطی» خوانده می‌شود، می‌ترسند و به همین دلیل از شعارهای ترامپ در زمینه مقابله با «اسلام افراطی» و مهاجرت مسلمانان به آمریکا حمایت می‌کنند. علاوه بر این، جامعه آمریکا که از دو جنگ افغانستان و عراق متضرر شده و به نظر می‌رسد نسبت به هزینه‌های هنگفت نظامی حفاظت از متحدین حساس گشته (آنچه از آن به سواری مجانی تعبیر می‌کنند)، قاعدتا نباید نسبت به شعارهای ترامپ مبنی بر عدم مداخله در خارج و فشار بر متحدین برای صرف هزینه‌های نظامی بیشتر و نیز سیاست خارجی بدون چنگ و دندان برنی سندرز بی‌علاقه باشد.

بسیاری از مهاجران، سیاهپوستان، اسپانیولی‌ها، دورگه‌ها، زنان، جوانان و مسلمانان نیز حامی سندرز سوسیالیست بوده و از ترس اینکه مبدا ترامپ رئیس جمهور شود، به احتمال زیاد به خانم کلینتون رأی خواهند داد. طبق یک برآورد، در ۲۰ ایالت آمریکا، تعداد جوانانی که به ترامپ، کلینتون، سندرز، کروزر و کیسیج رأی داده‌اند، به این شرح بوده است: حدود ۲ میلیون نفر به سندرز، حدود ۷۵۰ هزار نفر به ترامپ، حدود ۷۳۰ هزار نفر

که از تشکیلات سیاسی<sup>۱</sup> مستقر احساس بیگانگی می‌کنند، به پوپولیسست‌هایی روی آورده‌اند که مدعی‌اند صدای مردم هستند. همانند ترامپ، این پوپولیسست‌ها وعده می‌دهند که موانع نهادی، از رسانه‌های اصلی و دادگاه‌های مستقل گرفته تا نهادهای بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی را برای رسیدن به خواسته جمعی کنار بگذارند. در حقیقت در چنین شرایطی است که سخنان و شعارهای انقلابی دونالد ترامپ و برنی سندرز در میان طیف نسبتاً گسترده‌ای از مردم آمریکا خریدار پیدا می‌کند و بالعکس، در میان سیاستمداران و تشکیلات مستقر به شدت مورد نقد و تخریب قرار می‌گیرد. بسیاری از طرفداران ترامپ و سندرز نسبت به سیاست رسمی و سیاستمداران خشمگین هستند و آنها را افرادی فریب‌کار، دروغگو، وابسته به تشکیلات مستقر، بی‌اراده و کم‌انرژی می‌دانند، که هیچ تمایلی برای ایجاد تغییر در وضع موجود از خود نشان نمی‌دهند. این در حالی است که از نظر آنها، دونالد ترامپ و برنی سندرز افرادی صادق، مستقل، با اراده، با جسارت، پرشور، با اعتماد بنفس، با انگیزه، دل‌سوز، باهوش و موفقی هستند که می‌توانند در شرایط موجود تغییر ایجاد کنند و استانداردهای زندگی آنها را ارتقاء دهند.

### ناامیدی و ترس از آینده

پوپولیسسم تنها محصول خشم و بی‌اعتمادی نسبت به وضع موجود نیست، بلکه ناامیدی و احساس ترس و عدم اطمینان در مورد آینده نیز در شکل‌گیری جنبش‌ها و حرکت‌های پوپولیسستی نقش مهمی بازی می‌کند. وقتی جامعه‌ای یا بخش قابل توجهی از افراد یک

1. political establishment



به کلینتون، ۶۵۰ هزار نفر به تد کروزر و ۳۵۰ هزار نفر به کیسیج رأی داده‌اند. همان‌گونه که مشاهده می‌شود کلینتون، کروزر و کیسیج به عنوان سه کاندیدا که تا حدود زیادی به جریان اصلی در آمریکا تعلق دارند، کمترین حمایت را از میان جوانان کسب نموده و در مقابل، سندرز و ترامپ به عنوان دو کاندیدایی که خطوط و مرزهای جریان اصلی را به چالش کشیده‌اند، بیشترین رأی را از میان جوانان جذب کرده‌اند. طبق یک نظرسنجی از سوی مؤسسه سیاست دانشگاه هاورارد، حدود نیمی از جوانان آمریکایی، «رویای آمریکایی» را مرده دانسته‌اند. این امر نمی‌تواند بی‌ارتباط با رأیی که جوانان به سندرز و ترامپ داده‌اند، قلمداد شود. در واقع ناامیدی نسبت به آینده، آنها را جذب شعارهای آرمان‌گرایانه سندرز و شعارهای بزرگ ترامپ نموده است. از این منظر، کارکرد شعارهای پوپولیستی، احیاء امید در میان بخشی از جامعه آمریکا و به ویژه فقرا، طبقه متوسط و جوانان این کشور است. طبق آمار رسمی منتشر شده از سوی دولت آمریکا، در سال ۲۰۱۴ نرخ رسمی فقر در این کشور ۱۴/۸ درصد بوده است، که حدود ۴۷ میلیون نفر از جمعیت آمریکا را شامل می‌شود. در همین سال، نرخ فقر در میان جمعیت زیر ۱۸ سال آمریکا، معادل ۲۱/۱ درصد بوده است. علاوه بر این، در سال ۲۰۱۴ ضریب جینی در ایالات متحده معادل ۰,۴۸۰ بوده و بر اساس آمارهای موجود، از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۴ ضریب جینی در این کشور ۵/۹ درصد افزایش یافته است. بر اساس این آمارها، میانگین واقعی درآمد خانوار در آمریکا در سال ۲۰۰۷ بیشتر از ۲۰۱۴ بوده است. همه این نماگرهای نامطلوب، شرایط را برای جذب بخش عمده‌ای از جامعه به شعارهای پوپولیستی فراهم می‌کند.

در مجموع، به نظر می‌رسد پتانسیل شکل‌گیری حرکت‌های پوپولیستی در بخش بزرگی از جامعه آمریکا از قبل وجود داشته است. آنچه این ظرفیت بالقوه را آزاد نمود، موقعیت‌شناسی و هوشمندی کمپین‌های ترامپ و سندرز در طرح شعارهای آرمان‌گرایانه، جنجالی و مرزشکن بوده است. ترامپ بر موجی از نفرت و هراس سوار شده و با شعارهای بزرگ، نژادپرستانه، نفرت‌پراکنانه و هراس‌انگیز، کسانی که ناامید، خشمگین، هراسان و نسبت به حکومت و تشکیلات مستقر بی‌اعتماد هستند را جذب کمپین خود نموده است. از سوی دیگر، سندرز نیز با طرح شعارهای آرمان‌گرایانه سوسیالیستی مانند ضرورت «انقلاب سیاسی»، بخشی از

جامعه آمریکا که نسبت به توانایی خود در تغییر سیاست و مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آمریکا ناامید یا مردود بوده‌اند و نیز آنهایی که از تبعیض‌های گسترده در جامعه آمریکا رنج می‌برند و نسبت به آینده خود هراسان هستند را جذب و کمپینی شگفت‌انگیز راه‌اندازی کرده که گفته می‌شود تأثیر اجتناب‌ناپذیری بر روندهای سیاسی در حزب دموکرات و حتی در سیاست آمریکا خواهد گذاشت.

در واقع دونالد ترامپ و برنی سندرز با شعارهای کاملاً متفاوت، هر دو کار مشابهی انجام داده‌اند و آن عبارت است از سوار شدن بر موج‌های آماده حرکت و موج‌سواری بر روی این امواج، که البته این خاصیت تمام حرکت‌های پوپولیستی است.

### پیامدهای ظهور پوپولیسم بر سیاست آمریکا

برخی معتقدند آنچه در اطراف ترامپ و سندرز شکل گرفته است، صرفاً موج‌های انتخاباتی است و به فرض اینکه یکی از این دو فرد رئیس‌جمهور شوند (که البته این در مورد سندرز تقریباً محال است، چون نتوانسته دلگیت‌های لازم را برای نامزدی نهایی حزب دموکرات به دست آورد)، تشکیلات مستقر آنها را در چارچوب نهادی حاکم بر سیاست و جامعه آمریکا محدود خواهد کرد و امکان هرگونه ابتکار انقلابی را از آنها سلب خواهد نمود. با توجه به حاکم بودن سیستم تفکیک قوا بر مناسبات سیاسی و حقوقی آمریکا، که ریشه‌ای بسیار مستحکم نیز دارد و همچنین وجود نهادها و تشکیلات قدرتمند مسلط بر مناسبات





حوزه‌های مختلف در این کشور، این استدلال قابل توجهی است. تردیدی وجود ندارد که در سیستم آمریکا، رئیس جمهور و کنگره بدون همکاری با هم، هیچ کدام نمی‌توانند مستقلاً دستور کار خود را پیش ببرند، یا اینکه نهادهای اجتماعی، مدنی و رسانه‌ای به اندازه‌ای قدرتمند هستند که اجازه نخواهند داد جامعه آمریکا به آنچه باراک او باما اخیراً «روزهای تاریک تاریخ این کشور» خوانده است، برگردد.

عده دیگری ضمن مقایسه دونالد ترامپ با موسولینی، بر این نظر هستند که ترامپ فاشیست است و شخصیت وی نیز قابل تغییر نیست و او با وجود همه موانع و محدودیت‌ها، در صورت انتخاب شدن به‌عنوان رئیس جمهور، راه خود را خواهد رفت. مایک مورفی، از مشاوران ارشد سابق جب بوش، در این مورد عنوان می‌کند: «هر کسی می‌گوید، نگاه کنید، او متمدن شده است، او با چاقو و چنگال غذا می‌خورد. سپس یک ساعت بعد، او چنگال را برمی‌دارد و چشم کسی را با آن سوراخ می‌کند». رئیس جمهور در آمریکا قدرت بسیار زیادی دارد و رؤسای جمهوری این کشور گاه سنت‌هایی ایجاد کرده‌اند که ماندگاری آنها کمتر از قوانین مدون نبوده است. از این نظر، استدلال این گروه نیز می‌تواند قابل توجه باشد. در واقع هر شخصی در جایگاه ریاست جمهوری آمریکا این توان و فرصت را دارد که دست به کارهای بزرگ و خارق‌العاده و بی‌سابقه بزند. رئیس جمهور آمریکا فرمانده بزرگترین و بی‌ظریفترین ارتش و اقتصاد تاریخ جهان است و در عین حال

ویران‌گرترین زرادخانه تسلیحاتی و هسته‌ای و قوی‌ترین ابزارهای هدایت اقتصاد جهان تحت نظارت و فرماندهی اوست. کدهای طلایی زرادخانه عظیم هسته‌ای آمریکا دائماً در دسترس او قرار دارد و با اشاره‌ای می‌تواند جهنمی در دنیا ایجاد کند. با این وضعیت، فردی که رئیس جمهور آمریکا می‌شود، حتماً باید عاقل و خویشتن‌دار و از تعادل روانی کافی برخوردار باشد. برخی معتقدند ترامپ اینگونه نیست و در این مورد به رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی و مواضع پراکنده و بعضاً خشمگینانه و نفرت‌انگیز وی اشاره می‌کنند.

در شرایط موجود و با توجه به جو حاکم، به نظر نمی‌رسد دونالد ترامپ بتواند در رقابت نهایی پیروز شود، هر چند تا انتخابات زمان زیادی باقی مانده و ممکن است تا آن زمان اتفاقاتی رخ بدهد که وضعیت را به نفع کمپین ترامپ تغییر دهد. برای نمونه، رویدادهای ناگهانی مانند حادثه اورلاندو می‌تواند مواضع و موقعیت ترامپ را تقویت نماید. با وجود این، به نظر می‌رسد گستره نیروهایی که ترامپ را تهدید می‌بینند، بسیار وسیع و گسترده است و با توجه به شعارهای تحریک‌کننده و نفرت‌انگیز وی، احتمالاً این نیروها با کمپین کلینتون برای شکست او متحد خواهند شد؛ حتی اگر همراهی با کلینتون به‌رغم میل باطنی آنها و از روی ناچاری باشد. برای مثال، برنی سندرز وعده داده است که برای شکست ترامپ از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد و در این مورد سعی می‌کند با کلینتون همکاری نماید.

با این حال اگر این فرض را بپذیریم که ترامپ در رقابت نهایی شکست بخورد، این سؤال مطرح می‌شود که سرنوشت کمپین وی چه خواهد شد؟ سرنوشت کمپین سندرز چه خواهد شد؟ آیا حرکت‌های پوپولیستی که در اطراف این دو فرد شکل گرفته، با پایان رقابت‌ها، فروکش خواهد کرد؟ تأثیرات و پیامدهای احتمالی آن بر سیاست و جامعه آمریکا چه خواهد بود؟ در بحث پوپولیسم، باور بر این است که این پدیده محصول موج‌سواری است؛ موج‌سواری بر روی آرمان‌ها یا خواسته‌های نادیده گرفته‌شده یا برآورده‌نشده یک جامعه یا بخشی از آن. اگر این را مبنا قرار دهیم، به نظر می‌رسد زمینه‌های رشد پوپولیسم و حرکت‌های پوپولیستی در آمریکا همچنان باقی خواهد ماند. البته ذکر این نکته لازم است که در همه جوامع، ظرفیت حرکت‌های پوپولیستی وجود دارد، چون شکل‌گیری چنین حرکت‌هایی عمدتاً به کمبود منابع و امکانات و



تخصیص و توزیع نابرابر آن در بخش‌های مختلف یا میان افراد و طیف‌های گوناگون مرتبط است.

به نظر می‌رسد کمپین‌های انتخاباتی ترامپ و سندرز، شکاف‌های جدی در جامعه آمریکا ایجاد کرده، یا به بیانی دقیق‌تر این دو کمپین، با شعارهای خود شکاف‌ها را در جامعه آمریکا برجسته نموده و وارد عرصه عینی سیاست کرده‌اند. چنین چیزی، هم می‌تواند نتایج مثبتی برای آینده آمریکا داشته باشد و بالعکس، هم می‌تواند نتایج منفی در بر داشته باشد. ترامپ و سندرز روی نقاطی دست گذاشتند که قبلاً پوشانده می‌شد. در واقع در گذشته، صورت مسئله پاک می‌شد، بدون اینکه مسئله حل شده باشد. ترامپ و سندرز حالا مسائل را از حاشیه به متن آورده که این، شانسی را برای حل آنها به وجود آورده است. احزاب و حکومت آمریکا بالاخره باید در جایی به خواسته‌های طیف‌ها و گروه‌هایی مانند «جنبش وال استریت» پاسخ می‌داد. سندرز هم اکنون بخش عمده‌ای از طرفداران آن حرکت را جذب کمپین خود نموده و تلاش می‌کند مسائل و خواسته‌های آنها را وارد دستور کارهای حزب دموکرات بکند. این در مورد گروه‌های دیگری که احساس می‌کنند صدای آنها شنیده نشده یا منافع و خواسته‌های آنان نادیده گرفته شده است و به همین دلیل به سمت ترامپ و سندرز روی کرده‌اند، نیز صادق است. از این رو می‌توان گفت فرصتی فراهم شده تا جامعه آمریکا بار دیگر برخی از مشکلات درونی مهم خود را حل کند، همان‌گونه که در گذشته بارها تلاش کرده است که این کار را انجام دهد. اینکه هم‌اکنون یک فرد سیاه‌پوست، که تا چند دهه قبل حق ورود به بسیاری از مکان‌های عمومی را نداشت و نشستن او بر روی صندلی اتوبوس مشروط به ایستاده نبودن یک سفیدپوست بود، رئیس جمهور آمریکاست، محصول تحول درونی جامعه و سیستم سیاسی این کشور است که به موازات تحولات جهانی روی داده است.

اینکه دو فرد از دو حزب بزرگ آمریکا توانسته‌اند گروه‌های ناراضی و طیف‌هایی که احساس می‌کنند طرد شده‌اند یا صدای آنها شنیده نمی‌شود و یا منافع‌شان به خطر افتاده، را جذب کمپین خود نموده و تلاش کنند آنها و خواسته‌های آنها را وارد دستور کار احزاب متبوع‌شان و سیاست آمریکا کنند، عین عقلانیت و دوراندیشی است. البته این عقلانیت و دوراندیشی بیش از آنکه نتیجه درستی کار افراد قلمداد شود، محصول سیستم است. در واقع اشخاص در اینجا تنها عاملان سیستم هستند.

در مقابل اگر جامعه و سیستم سیاسی آمریکا نتواند خواسته‌ها و منافع این گروه‌های ناراضی را در دستور کارهای خود لحاظ کند، در بلندمدت با مشکلات جدی مواجه می‌شود. به عبارت بهتر در این شرایط پیامدهای بلندمدت ظهور حرکت‌های پوپولیستی در آمریکا خود را نشان خواهد داد. اما باید دید در کوتاه‌مدت این حرکت‌ها چه تأثیری را خواهند گذاشت؟ به نظر می‌رسد جمهوری خواهان با مشکلات بیشتری مواجه خواهند شد. پیترو هنر، از مقامات سه دولت جمهوری خواه اخیر آمریکا و رئیس اداره طرح‌های استراتژیک کاخ سفید در دوران جورج دبلیو بوش، در سرمقاله‌ای با عنوان «لکه ماندگار دونالد ترامپ»، ضمن کشنده خواندن استقبال جمهوری خواهان از ترامپ به لحاظ سیاسی، معتقد است: «دونالد ترامپ در حال حمله به همه آن چیزهایی است که برای مدت طولانی دیدگاه‌های بنیادی حزب را تشکیل داده است. حداقل سه دهه است که سیاست جمهوری خواهان با مرکزیت محافظه‌کاری در فلسفه حکمرانی حزب تعریف شده است. محافظه‌کاری مدرن شامل سه مؤلفه می‌شود: تعهد به دولت کوچک و آزادی اقتصادی، سنت‌گرایی اخلاقی که با ایجاد شهروندان مسئول از آزادی حمایت می‌کند، این باور که مداخله آمریکا در امور بین‌المللی می‌تواند نیروی مثبت برای جهان باشد. ترامپ هر سه اصل فوق را رد کرده است». و هنر بر این باور است که مقاومت کمتر در مقابل ترامپ در شرایط کنونی، آسیب سیاسی بیشتری در آینده به دنبال خواهد داشت. از نظر وی «لکه ترامپ بعد



از کمپین وی نیز برای مدت زمانی طولانی باقی می‌ماند. توهین‌ها، بیرحمی و تحجر وی در حافظه آمریکایی‌ها به ویژه آنهایی که هدف طعنه‌های او بوده‌اند، برای زمانی طولانی اثر خود را بر جای خواهد گذاشت.»

به هر حال حزب جمهوری خواه تاوان پافشاری بر برخی اصول و سیاست‌های مد نظر خود، که بازمانده کنونی و وضعیت جامعه آمریکا به ویژه پایگاه این حزب همخوانی ندارند، را پرداخت خواهد کرد. به نظر می‌رسد حتی اگر ترامپ هم نبود، بالاخره باید جمهوری خواهان به بن‌بستی که هم‌اکنون به آن دچار هستند، می‌رسیدند. اینکه جمهوری خواهان اصیلی همچون تد کروز، مارکو رابو، جب بوش و جان کیسیج در رقابت‌های درون حزبی نتوانستند به گرد پای ترامپ برسند، باید برای حزب جمهوری خواه سئوالات بزرگی ایجاد کرده باشد. در مقابل، شرایط ایجاد شده برای دموکرات‌ها هم پیامدهایی دربر خواهد داشت. کمپین برنی سندرز در شعارهای خود، حزب دموکرات را تا درب خانه‌های افرادی که هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند روزی صدای‌شان شنیده شود، پیش برده است. حال به تعبیر سندرز باید «درهای حزب دموکرات باز شود» و این افراد و خواسته‌های آنان وارد دستور کارهای این حزب گردند.

کمپین سندرز به نیروی قدرتمندی در حزب دموکرات تبدیل شده است و به نظر می‌رسد تمایل و اراده پیگیری روند اصلاح در دستور کارهای این حزب را دارد؛ که این، بعد از پذیرش یک رئیس جمهور سیاه‌پوست، می‌تواند تحولی دیگر در حزب دموکرات ایجاد کند.

در مورد تأثیر احتمالی این وضعیت بر سیاست خارجی آمریکا نیز باید گفت که احتمالاً رویکرد مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا کم‌رنگ‌تر خواهد شد و سنت انزواگرایی تا حدودی تقویت خواهد گشت؛ چون بخش قابل توجهی از جامعه آمریکا دیگر تمایلی به صرف هزینه‌های گسترده در خارج، در راستای ملت‌سازی یا حفاظت از متحدین را ندارد. همچنین در ادامه رویکرد اوباما، چندجانبه‌گرایی و تعامل همچنان نقش و جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا برای حل و فصل مشکلات جهانی ایفا خواهد کرد.

البته شخصیت رئیس جمهور آمریکا مسئله مهمی است و در مواردی رئیس جمهور حتی ممکن است چارچوب‌های نهادی را نیز تحت تأثیر قرار دهد یا واقعیات موجود را نادیده بگیرد یا تفسیر و برداشت متفاوتی از واقعیات داشته باشد و بر اساس آن عمل کند. همچنین اتفاقات ناگهانی مانند ۱۱ سپتامبر می‌تواند رئیس جمهوری که منتقد مداخله‌گرایی و تلاش برای ملت‌سازی در خارج است را نیز وادار به اقدامات تهاجمی نماید.

### نتیجه‌گیری

رقابت‌های درون‌حزبی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا، شاهد ظهور نوعی پوپولیسم و حرکت‌های پوپولیستی بوده است. به نظر می‌رسد این حرکت‌ها عمدتاً ناشی از بی‌اعتباری جریان اصلی حاکم بر سیاست و جامعه آمریکا، بی‌اعتمادی به حکومت و تشکیلات مستقر و در نهایت ناامیدی و ترس از آینده در میان بخش قابل توجهی از جامعه آمریکا است که اثرات و پیامدهای مهمی بر جامعه و سیاست آمریکا بر جای خواهد گذاشت. در حوزه سیاست داخلی، این حرکت‌های پوپولیستی بی‌اعتمادی به حکومت و تشکیلات مستقر را تشدید خواهد کرد. البته این فرصت نیز وجود دارد که جامعه و سیستم سیاسی آمریکا بویژه دو حزب بزرگ این کشور، این گروه‌های ناراضی را در درون خود جذب نموده و خواسته‌های آنان را در دستور کارهای خود لحاظ نمایند. به هر حال تردیدی وجود ندارد که بخش مهمی از جامعه آمریکا هم‌اکنون مسائلی مانند مهاجران، تجارت آزاد و جهانی شدن را برخلاف منافع خود می‌دانند و خواستار پاسخ به این موارد هستند.

شکاف شدید در ثروت و فقر گسترده و روزافزون نیز بخش عمده‌ای از جامعه آمریکا را آزار می‌دهد. سیستم سیاسی و تشکیلات مستقر مجبور خواهند بود به این خواسته‌ها پاسخ دهند،



در غیر این صورت، بحران اعتماد به حکومت و تشکیلات هر چه بیشتر افزایش خواهد یافت و مشروعیت نهادها و احزاب سیاسی کاهش پیدا می‌کند. در نتیجه چنین چیزی، خشم و نارضایتی و در نتیجه جریان‌ها و حرکت‌های پوپولیستی تشدید خواهد شد و در نهایت، این منجر به تشدید شکاف‌ها در حوزه‌های مختلف می‌شود. به نظر می‌رسد حزب دموکرات روند جذب نیروهای متمایل به چپ و توجه به خواسته‌های آنها را در دستور کار خود قرار داده است. این در حالی است که جمهوری خواهان هنوز حتی نتوانسته‌اند نیروهای متمایل به راستی که پشت سر ترامپ گرد آمده‌اند را به رسمیت بشناسند. آنها به جای اینکه ببینند چرا ترامپ توانسته نامزدهای معیار حزب جمهوری خواه را در انتخابات درون حزبی شکست بدهد، به فرافکنی روی آورده و ترامپ را مقصر این وضعیت معرفی می‌کنند.

به نظر می‌رسد ترامپ محصول وضعیت موجود است نه عکس آن. به هر حال از آنجا که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی به سمت خارج مرزها برای کسب منافع و اهداف ملی است، چنین تحولاتی بر سیاست خارجی آمریکا نیز بی‌تأثیر نخواهد بود. بدون تردید هر کسی در شرایط کنونی رئیس جمهور شود، نمی‌تواند نگاه منفی بخش عمده‌ای از مردم آمریکا (هم هواداران ترامپ و هم هواداران سنדרز) به جهانی شدن و تجارت آزاد را نادیده بگیرد. همچنین با توجه به شرایط موجود، دست رئیس جمهور بعدی آمریکا در مداخله‌گرایی و گسترش چتر حمایتی از متحدان بدون پرداخت هزینه آن توسط آنها، بسته‌تر خواهد بود. همه این مسائل برای جمهوری اسلامی ایران کارکرد چندانی نمی‌تواند داشته باشد. البته کاهش مداخله‌گری آمریکا و نیز کاهش حمایت این کشور از متحدانش ممکن است در جاهایی به نفع ایران باشد، اما این نیز با قطعیت قابل بیان نیست.

به نظر می‌رسد در صورت پیروزی هر کدام از دو نامزد بالقوه فعلی یعنی ترامپ و کلینتون، افزایش تقابل میان ایران و آمریکا گزینه‌ای محتمل باشد. این در مورد کلینتون صادق‌تر است. تجربه، پیشینه و نگاه کلینتون به ایران، رقبا و دشمنان ایران و منطقه خاورمیانه، نشان می‌دهد وی در صورت انتخاب شدن به‌عنوان رئیس جمهور، برخورد سختی با ایران خواهد داشت. ترامپ نیز غیرقابل پیش‌بینی است، اما حداقل یک کاسب و تاجر است و به‌رغم شعارهای تندی که می‌دهد، بسیار بعید است بدون محاسبه دست به

اقدام بزند. مسئله یک فرد تاجر، سود و زیان است و اگر ببیند در قضیه‌ای سود می‌کند، وارد می‌شود و بالعکس، اگر به این نتیجه برسد که اقدامی برایش ضرر دارد، بعید است ناشیانه دست به عمل بزند. شعارهای ترامپ در مورد ناتو، تجارت آزاد و لزوم پرداخت هزینه‌های بیشتر از سوی متحدین آمریکا، مصداق‌هایی در این مورد هستند. نباید فراموش کرد که ریگان به‌رغم شعارها و مواضع تندش، در نهایت تلاش کرد در شرایط حساس جنگ تحمیلی، با ایران معامله کند و برخی از نیازهای مهم جنگی ایران را تأمین نماید.

اینکه برخی در ایران چنین استدلالی را قبول ندارند و بین ترامپ و کلینتون، دومی را مناسب‌تر می‌دانند، به نظر می‌رسد بیش از آنکه ناشی از واقعیات موجود باشد متأثر از تبلیغات به شدت منفی جریان اصلی و تشکیلات مستقر در آمریکا علیه دونالد ترامپ است. منظور این نیست که ترامپ با ایران مشکلی نخواهد داشت، بلکه در مقام مقایسه به نظر می‌رسد ضرری که رئیس جمهور شدن ترامپ متوجه ایران می‌کند، کمتر از رسیدن کلینتون به چنین جایگاه و موقعیتی است. با این حال، با توجه به تنفر شدیدی که نسبت به ترامپ حتی در سطح مقامات ارشد حزب جمهوری خواه وجود دارد، به نظر می‌رسد کلینتون برنده انتخابات خواهد بود.

